عدل الهى و كاركردهاى اجتماعى و فردى آن

جعفر عباسى[1]

چكيده

اهتمام نگارنده در اين مقاله بر تبيين مبحث عدل الهى و حوزه‏هاى مختلف آن بوده و سپس تأثير اين آموزه دينى را در زندگى فردى ـ اجتماعى مورد بررسى قرار داده است. اين موضوع را در منابع كلامى مى‏توان جست‏وجو كرد كه با رويكردى نظرى به كاركردهاى فردى ـ اجتماعى عدل الهى مى‏پردازند. توجيه مسئله شّر بر پايه عدل، اصول دين با محوريت عدل و ارتباط ولايت اولوالامر با اين مسئله از مهم‏ترين يافته‏هاى اين مقاله مى‏باشد.

كليدواژه‏ها: عدل الهى، عدل تكوينى، عدل تشريعى، عدل جزائى، نظام احسن،اولوالأمر، شرور.

مقدّمه

عدل از اصول پنج‏گانه دين و مذهب است. اعتقاد به اين اصل علاوه بر نقشى كه در جهان‏بينى و خداشناسى دارد داراى آثار و فوايد تربيتى فراوانى در حوزه فرد و اجتماع است. اين اصل نقش مهمى در تصوير ما از خداوند داشته و با كل نظام تكوينى و تشريعى عالم در ارتباط است و يكى از پايه‏هاى مهم اثبات معاد و پاداش و كيفر اخروى مى‏باشد.

تاكنون بحث در رابطه با مسئله عدل الهى با چنين رويكردى كمتر مورد توجه انديشمندان قرار گرفته است. البته بايد اذعان داشت كه طرح اين مسئله نزد متكلمان از معتزله و شيعه و قرار دادن آن از جمله اصول دين، خود گوياى اين واقعيت است كه نتايج سوء عدم التزام به اين مسئله در نزد اينان به غايت آشكار و بديهى بوده است. در اين مبحث سعى شده است با ارائه تبيينى درست از اين موضوع و معرفى كاركردهاى متنوع و متناسب براى هريك از حوزه‏هاى اين مسئله، تا حدى حكمت قرار دادن اين اصل به عنوان يك اصل اعتقادى در كنار توحيد، معاد و نبوت مشخص گردد.

ريشه‏يابى عدل

عدل در لغت به معناى تساوى بين دو شى‏ء است،2 همان‏گونه كه قصد و ميانه‏روى در امور نيز از معانى آن شمرده شده است.3

اميرالمؤمنين على عليه‏السلام از «عدل» چنين تعبير نموده‏اند: «العدل يضع الامور مواضعها»؛4 عدل، هر چيز را به جاى خود قرار مى‏دهد. (هر چيزى به جاى خود نه اينكه همه چيز از براى همه.) مقابل اين واژه، كلمه ظلم به كار رفته شده كه معنايى مخالف با عدل دارد، چنان‏كه در روايتى از امام صادق عليه‏السلامآمده است: «قَامَ عِيسَى ابْنُ مَرْيمَ عليه‏السلام خَطِيبا فِى بَنِى إِسْرَائِيلَ فَقَالَ: يا بَنِى إِسْرَائِيلَ! لَا تُحَدِّثُوا الْجُهَّالَ بِالْحِكمَةِ فَتَظْلِمُوهَا وَ لَا تَمْنَعُوهَا أَهْلَهَا فَتَظْلِمُوهُمْ»؛5 حضرت عيسى عليه‏السلام خطاب به قوم بنى‏اسرائيل فرمود: سخن حكيمانه با جاهلان نگوييد؛ چه اينكه به آن ظلم كرده‏ايد، و آن را از اهلش دريغ مداريد؛ چه اينكه به آنان ظلم كرده‏ايد.

با امعان‏نظر در واژه‏شناسى عدل، هدف عدل و شاخصه اصلى آن اين است كه هر چيز در جاى خود قرار گيرد و هر كس بدانچه شايسته است برسد. در اين مفهوم، هر موجود به آنچه استحقاق و لياقت آن را داشته نايل گرديده و اگر لياقت يك موقعيت و حالت برتر را نداشت هرگز آن رتبه به او داده نمى‏شد، همچنان‏كه ممكن است به موجودى (مثل ائمّه اطهار عليهم‏السلام) عناياتى شود كه به ديگران اين مقدار تفضل نگردد و اين توجه خاص، منوط به لياقت و شأن و آمادگى برتر آن موجود باشد.

عدل چه بود؟ وضع اندر موضعشظلم چه بود؟ وضع در ناموضعشعدل چه بود؟ آب ده اشجار را ظلم چه بود؟ آب دادن خار راموضع رخ، شه نهى ويرانى استموضع شه، پيل هم نادانى است6 عدالت در مفهوم وسيعش عبارت است از دادن حقّ صاحبانِ استحقاق بدون هيچ تبعيضى ميان آنها. اگر حقّ هيچ صاحب حقى ادا نشود برخلاف عدالت است، همچنان‏كه اگر تبعيض شده و حقّ بعضى داده شود و حقّ بعضى ديگر داده نشود باز برخلاف عدالت است.

عدل الهى

بنابراين، عدل الهى به اين معناست كه از طرف خداوند نسبت به هيچ موجودى در هر درجه‏اى از هستى و قابليت فيض‏گيرى كه باشد تا آن اندازه كه امكان و قابليت دارد، از فيض دريغ نمى‏شود. از اين‏رو، هر موجودى، هر چه را كه ندارد به اين دليل است كه در مجموعِ شرايطى كه قرار دارد، امكان و قابليت داشتن آن چيز را ندارد. شايد آيه شريفه «وَأَنَّ اللّهَ لَيْسَ بِظَلاَّمٍ لِلْعَبِيدِ» (آل‏عمران: 182)؛ (خداوند به بندگانش ستم نمى‏كند) به نوعى اشاره به همين معنا داشته باشد.

اقسام عدل الهى

با توجه به حوزه‏هاى اصلى عدالت خداوند مى‏توان عدل الهى را به سه قسم كلى تقسيم كرد:

1. عدل تكوينى: خداوند به هر موجودى به اندازه شايستگى او از مواهب و نعمت‏ها عطا مى‏كند. به بيان ديگر، خداوند متعال به هريك از بندگان خويش به اندازه ظرفيت وجودى و به قدر قابليتشان از كمالات بهره‏مند مى‏سازد.

2. عدل تشريعى: خداوند از يك‏سو، در وضع تكاليف و جعل قوانينى كه سعادت انسان در گرو آن است فروگذارى نمى‏كند و از سوى ديگر، هيچ انسانى را به عملى كه بيش از طاقت و استطاعت اوست، مكلف نمى‏سازد.

3. عدل جزايى: خداوند در مقام پاداش و كيفر بندگان خود جزاى هر انسانى را متناسب با اعمالش مقرّر مى‏كند.

عدل در خداوند، داراى معانى ذيل است:

1. دورى آفريدگار از انجام هر عملى كه برخلاف مصلحت و حكمت است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ لَوْ أَرَدْنَا أَن نَّتَّخِذَ لَهْوا لَّاتَّخَذْنَاهُ مِن لَّدُنَّا إِن كُنَّا فَاعِلِينَ» (انبياء: 16و17)؛ ما اين آسمان‏ها و زمين و آنچه را ميان آنهاست به بازيچه نيافريده‏ايم؛ اگر خواستار بازيچه‏اى مى‏بوديم خود آن را مى‏آفريديم، اگر خواسته بوديم.

2. همه انسان‏ها در پيشگاه خداوند از هر حيث يكسان و برابرند و هيچ انسانى نزد او بر ديگرى برترى ندارد مگر به تقوا: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُم مِن ذَكَرٍ وَأُنثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (حجرات: 13)؛ اى مردم، ما شما را از نرى و ماده‏اى بيافريديم و شما را جماعت‏ها و قبيله‏ها كرديم تا يكديگر را بشناسيد. هر آينه گرامى‏ترين شما نزد خدا، پرهيزگارترين شماست. خدا دانا و كاردان است.

3. خداوند هيچ عملى را هرچند خيلى ناچيز و كوچك باشد از هيچ كس ضايع نمى‏كند: «فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنكُم مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى» (آل‏عمران: 195)؛ پروردگارشان دعايشان را اجابت فرمود كه: من كار هيچ كارگزارى را از شما، چه زن و چه مرد ـ همه از يكديگريد ـ ناچيز نمى‏سازم.

4. خداوند هر پديده و مخلوقى را در جاى خود آفريده و مواد تركيبى هر موجودى را به اندازه لازم آن معين كرده و تعادل و تناسب در تمام پديده‏هاى جهان آفرينش وجود دارد. «قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: 50)؛ گفت: پروردگار ما همان كسى است كه آفرينش هر چيزى را به او ارزانى داشته، سپس هدايتش كرده است. در آيه‏اى ديگر مى‏فرمايد: «مَّا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِن فُطُورٍ»(ملك: 3)؛ در آفرينش خداى رحمان هيچ خلل و بى‏نظمى نمى‏بينى. پس بار ديگر نظر كن؛ آيا در آسمان شكافى مى‏بينى؟

5. عمل بر مبناى هدف؛ يعنى تمام آفرينش در جهان هستى بر مبناى هدف است و هيچ چيز بيهوده و بى‏هدف نيست: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاء وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ» (ص: 27)؛ ما اين آسمان و زمين و آنچه را كه ميان آنهاست به باطل نيافريده‏ايم. اين گمان كسانى است كه كافر شدند. پس واى بر كافران از آتش.

همه اين موارد در حقيقت، بيان بعضى از مصاديق عدل الهى است. جامع‏ترين تعريف در اين زمينه كه شامل همه موارد فوق مى‏شود تعريف استاد مطهّرى است: [عدل الهى به معناى] رعايت استحقاق‏ها در افاضه وجود و امتناع نكردن از افاضه و رحمت به آنچه امكان وجود يا كمال دارد و در توضيح اين تعريف مى‏فرمايند:

هر موجودى در هر مرتبه‏اى كه هست از نظر قابليت استفاضه، استحقاقى خاص به خود دارد. ذات مقدّس حق كه كمال مطلق و خير مطلق و فيّاض على‏الاطلاق است، به هر موجودى آنچه را كه براى او ممكن است از وجود و كمال وجود عطا مى‏كند و امساك نمى‏نمايد. عدل الهى در نظام تكوين طبق اين نظريه، يعنى هر موجودى هر درجه از كمال وجودى كه استحقاق و امكان آن را دارد دريافت مى‏كند. از نظر حكماى الهى، صفت عدل آنچنان‏كه لايق ذات پروردگار است و به عنوان يك صفت كمال براى ذات احديت اثبات مى‏شود به اين معناست كه هيچ موجودى بر خدا حقى پيدا نمى‏كند كه دادن آن حق انجام وظيفه و اداى دين شمرده شود و خداوند از آن جهت عادل شمرده شود كه به دقت تمام وظايف خود را در برابر ديگران انجام مى‏دهد. عدل خداوند عين فضل و عين جود اوست؛ يعنى عدل خداوند عبارت است از اينكه فضلش را از هيچ موجودى در حدى كه امكان تفضل به آن موجود باشد دريغ نمى‏دارد.7

عدل در قرآن

قرآن تصريح مى‏كند كه نظام هستى و آفرينش، بر پايه عدل و توازن و بر اساس استحقاق‏ها و قابليت‏هاست. آيات بسيارى صريحا ظلم را از ساحت كبريايى نفى مى‏كنند؛ از جمله: «وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ.» (فصلّت: 46) آياتى نيز ابلاغ و بيان و اتمام حجت را از آن حيث از شئون پروردگار مى‏شمارند كه بودنشان نوعى عدل و نجات بشر و نبودنشان نوعى ظلم و ستم است: «رُّسُلاً مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلاَّ يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللّهُ عَزِيزا حَكِيما» (نساء: 165)؛ پيامبرانى مژده‏دهنده و بيم‏دهنده تا از آن پس مردم را بر خدا حجتى نباشد. در جايى ديگر مى‏فرمايد: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاء رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ وَهُمْ لاَ يُظْلَمُونَ»(يونس: 47)؛ هر امتى را پيامبرى بود و چون پيامبرشان بيامد كارها ميانشان به عدالت فيصله يافت و مورد ستم واقع نشدند. برخى آيات هم اساس خلقت را بر حق كه ملازم با عدل است معرفى مى‏نمايند: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ.»(حجر: 85) گذشته از همه اينها، در برخى از آيات، از مقام فاعليت و تدبير الهى به عنوان مقام قيام به عدل ياد شده است: «شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لاَ إِلَـهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلاَئِكَةُ وَأُوْلُواْ الْعِلْمِ قَآئِمَاً بِالْقِسْطِ» (آل‏عمران: 18)؛ اللّه حكم كرد ـ و فرشتگان و دانشمندان نيز ـ كه هيچ خدايى بر پاى‏دارنده عدل جز او نيست. خدايى جز او نيست كه پيروزمند و حكيم است.

در جايى ديگر، عدل را ترازوى خدا در امر آفرينش مى‏داند: «وَالسَّمَاء رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ» (الرحمن: 7)؛ آسمان را برافراخت و ترازو را برنهاد.

رسول خدا صلى‏الله‏عليه‏و‏آله در ذيل همين آيه فرمود: «بالعدل قامت السَّموات و االارض»؛8 آسمان‏ها و زمين به عدل بر پاست.

عدل تشريعى بدين معناست كه در نظام جعل و وضع و تشريع قوانين، همواره اصل عدل، رعايت شده و مى‏شود. اين مسئله صريحا مورد توجه قرآن قرار گرفته است. در قرآن كريم تصريح شده كه حكمت بعثت و ارسال رسل اين است كه عدل و قسط بر نظام زندگانى بشر حاكم باشد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حديد: 25)؛ همانا فرستادگان خويش را با دلايل روشن فرستاديم و همراه آنها كتاب و مقياس (قانون) فرستاديم تا مردم بدين‏وسيله عدل را بپا دارند.

بديهى است كه برقرارى اصل عدل در نظامات اجتماعى، موقوف به اين است كه اولاً، نظام تشريعى و قانونى، نظامى عادلانه باشد و ثانيا عملاً به مرحله اجرا درآيد.

علاوه بر اين، اصل كلى كه قرآن در مورد همه پيامبران بيان كرده است، در مورد نظام تشريعى اسلام بيان مى‏دارد: «قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ.»(اعراف: 29) يا در مورد برخى دستورها مى‏فرمايد: «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللّهِ.» (بقره: 282)

قرآن كريم، امامت و رهبرى را «پيمان الهى» و مقامى «ضد ظلم» و «توأم با عدل» مى‏داند. قرآن آنجا كه درباره شايستگى ابراهيم براى امامت و رهبرى سخن مى‏گويد، برداشتش چنين است: آن‏گاه كه ابراهيم از همه امتحانات سربلند بيرون آمد به او ابلاغ شد كه تو را به امامت و رهبرى برگزيديم. ابراهيم درخواست كرد ـ و يا استفهام نمود ـ كه اين موهبت الهى در نسل او ادامه يابد. به او پاسخ داده شد: امامت و رهبرى، پيمانى است الهى و ستمكاران را در آن نصيبى نيست: «لاَ يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ.» (بقره: 124)

قرآن، از انسان اخلاقى به عنوان «صاحب عدل» نام مى‏برد. در چند جاى قرآن كه سخن از داورى و يا گواهى انسان‏هايى است كه از نظر تربيتى، اخلاقى و روحى قابل اعتمادند، آنها را به همين عنوان نام مى‏برد؛ مثل اينكه مى‏فرمايد: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنكُمْ.»(مائده: 95) يا مى‏فرمايد: «وَأَشْهِدُوا ذَوَيْ عَدْلٍ مِنكُمْ.» (طلاق: 2)

بيشترين آيات مربوط به عدل، درباره عدل جمعى و گروهى است؛ اعم از خانوادگى، سياسى، قضايى و اجتماعى. قريب 16 آيه در اين زمينه وجود دارد.

در قرآن، از توحيد گرفته تا معاد و از نبوت گرفته تا امامت و زعامت و از آرمان‏هاى فردى گرفته تا هدف‏هاى اجتماعى، همه بر محور عدل استوار شده است. عدل قرآن، همدوش توحيد، ركن معاد، هدف تشريع نبوت، فلسفه زعامت و امامت، معيار كمال فرد و مقياس سلامت اجتماع است.

عدل قرآن، آنجا كه به توحيد يا معاد مربوط مى‏شود، به نگرش انسان به هستى و آفرينش، شكل خاص مى‏دهد و به عبارت ديگر، نوعى «جهان‏بينى» است. آنجا هم كه به نبوت و تشريع و قانون مربوط مى‏شود، يك «مقياس» و «معيار» قانون‏شناسى است، و به ديگر سخن، جاى پايى است براى عقل كه در رديف كتاب و سنت قرار گيرد و جزو منابع فقه و استنباط به شمار آيد. آنجا كه به امامت و رهبرى مربوط مى‏شود يك «شايستگى» است. آنجا كه پاى اخلاق به ميان مى‏آيد، آرمانى انسانى است وآنجا كه به اجتماع كشيده مى‏شود يك «مسئوليت» است.9

كاركردهاى فردى (اعتقادى، روانى) و اجتماعى عدل الهى

الف. در حوزه عدل تكوينى

1. آرامش و رضايت‏خاطر و پذيرش وضع موجود انسانى و تمكين در برابر آن: انسان پس از آنكه پى برد در جهان آفرينش تبعيضى وجود ندارد و آنچه از تفاوت‏ها و نقص‏ها به چشم مى‏خورد ناشى از اختلاف در قابليت‏هاست كه از ناحيه خود مخلوقات در دريافت كمالات است و اساسا لازمه نظام‏مندى در جهان هستى ـ كه نظام علّى و معلولى است ـ بودن مراتب مختلف و درجات متفاوت براى پديده‏هاى آن است و خود منشأ پيدايش، فنا و بقا، دوام و زوال، و كمال و نقص خواهد بود و پيوسته به سبب وجود اختلاف در اجزاست كه تعادل و توازن در كل به وجود مى‏آيد، در اين صورت، درمى‏يابد كه مخلوقات، حقِ هيچ‏گونه اعتراضى به خالق را نخواهند داشت، و به فرموده قرآن: «وَلاَ تَتَمَنَّوْاْ مَا فَضَّلَ اللّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ» (نساء: 32)؛ آرزو مكنيد آن چيزهايى را كه بدان‏ها خدا بعضى از شما را بر بعضى ديگر برترى داده است.

هرچند بايد متذكر شد كه اين رضايتمندى از وضع موجود و آرامش‏خاطر، به معناى ركود و خمودى نيست و با تلاش فرد در جهت شكوفايى استعدادهاى الهى كه در هر فرد به تناسب وديعه گذاشته شده منافات ندارد.

2. قبول نظام موجود به عنوان نظام أحسن: طبق فرمايش علّامه طباطبائى در الميزان، تصوير عالمِ وجود، بنا بر حصر عقلى بر پنج قسم استوار است:

1. آنها كه خير محضند؛ 2. آنها كه خيرشان بيشتر از شرشان است؛ 3. آنها كه خير و شرشان يكسان است؛ 4. آنها كه شرشان بر خيرشان مى‏چربد؛ 5. آنها كه شر محضند. از اين پنج قسم، سه قسمِ اخير معقول نيست كه هستى به خود بگيرند؛ زيرا هست شدن آنها مستلزم ترجيح بلامرجّح است و يا ترجيح مرجوح بر راجح.

و اگر حكمت الهى را كه از قدرت و علم واجبىِ او سرچشمه مى‏گيرد، و همچنين جود خدايى را كه هرگز آميخته با بخل نمى‏شود در نظر بگيريم حكم خواهيم كرد (به تعبير بهتر، كشف خواهيم نمود) به اينكه بر چنين خدايى واجب است فيض خود را به وجهى مصروف دارد كه اصلح و شايسته‏تر براى نظام اتم است، و از امور پنج‏گانه گذشته دو تاى اولى را ايجاد كند كه عبارت بود از خير محض و آن ديگرى كه خيرش بيش از شرش مى‏باشد؛ زيرا اگر اولى را خلق نكند مرتكب شر محض شده، و اگر دومى را خلق نكند شر بيشتر را خلق كرده است. بنابراين، آنچه از شرور كه به نظر ما مى‏رسد نسبت به آنچه كه از خيرات به چشم مى‏خورد نادر و قليل است، و شر قليل به خاطر خير كثير تحقق يافته و ممكن نبود تحقق نيابد.10

بنابراين، به مقتضاى عدل الهى، نظام احسن بر يكى از دو قسم استوار است: يا خير محض باشد و يا خيرش بيش از شرّش؛ و اگر تصويرى غير از اين مى‏بود؛ يعنى عالمى سراسر شّر و يا شرّش بيشتر از خيرش، در اين صورت، كاشف از اين مى‏بود كه نظامى بر وفق عدل نبوده و اتم و احسن بودن آن خدشه‏دار مى‏شد. هرچند برخى خواسته‏اند نظام احسن را تنها مقتضاى حكمت الهى بدانند، اما تفكيك دو حوزه عدل و حكمت در برخى از اين قبيل امور به غايت دشوار است.

3. توجيه مسئله شرور: تنها در سايه پذيرش عدل الهى است كه اين مسئله قابل حل است. بنابراين، بر پايه عدل، شرور در عالم از دو حال خارج نيست:

1. يا امور عدمى‏اند؛ نظير كورى، كرى، بيمارى، جهل و ناتوانى، مرگ و ظلمت. اين دسته از شرور در نظام هستى مجعول بالذات نبوده، بلكه مجعول بالتبع و بالعرض‏اند.

2. و يا امور نسبى‏اند: «نسبى» در اينجا مقابل حقيقى قرار دارد. امورى نظير سيل و زلزله، ميكروب، موجوداتى مانند عقرب و مار و... از آن سبب شرند كه منشأ امر عدمى هستند. از اين‏گونه امور، آنچه بد است نسبت به شى‏ء يا اشياى معينى بد است. گرگ براى گوسفند بد است، ولى براى خودش و گياه بد نيست. زهر مار براى مار بد نيست، براى انسان و ساير موجودات كه از آن آسيب مى‏بينند بد است. در اين دسته نيز شرور در حقيقت وجودات اعتبارى‏اند و واقعى نيستند؛ يعنى واقعا در نظامِ وجود قرار نگرفته‏اند.

علاوه بر اين، پاسخ‏هاى ديگرى نيز به اين دو دسته داده شده است؛ از جمله:

1. شرور لازمه لاينفك جهان مادى‏اند.

2. شرور و زشتى‏ها نمايانگر خيرات و زيبايى‏ها هستند.11

3. برخى شرور پيامد وضعى اعمال‏اند.

4. برخى از شرور نعمت‏هايى هستند كه در صورت قهر تجلّى مى‏كنند؛ برخى براى تنبيه غافلان، برخى براى امتحان اولياى الهى و... .

4. نفى هرگونه تجاوز و تعدى ظالمانه به غير: به تصريح قرآن، برخى افراد و اقوام مطابق عدالت الهى و همچنين قابليت‏ها و استعدادهاى خود به گونه‏اى متفاوت از نعم الهى بهره‏مند هستند: «يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (آل‏عمران: 74)؛ هركه را بخواهد خاص رحمت خود مى‏كند و خدا صاحب كرمى است بس بزرگ. در جاى ديگر نيز مى‏فرمايد: «وَأَن لَّيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم: 39)؛ و براى مردم پاداشى جز آنچه خود كرده‏اند نيست. چنانچه انسان‏ها به اين مطلب باور داشته باشند، تعدّى و تجاوز به حقوق و منافع ديگران، جاى خود را به امنيت و آسايش و تلاش براى شكوفايى استعدادهاى فردى ـ اجتماعى خواهد داد.

5. پذيرش ولايت مطلقه اولوالامر در همه شئون زندگى: شايد ابتدا توقف اين امر بر مسئله عدل الهى قدرى دور از ذهن به نظر رسد، اما با اندكى تأمّل و ژرف‏نگرى در برخى آيات مى‏توان اين باور را دريافت كه از حيث تكوين، برخى انسان‏ها بر اساس استعدادهاى درونى خود، از طرف خداوندِ عادل، شايستگى هدايت بشر و سرپرستى ايشان را دريافت مى‏كنند: «اللّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُواْ صَغَارٌ» (انعام: 124)؛ همان خداى حكيمى كه داناترست امر رسالتش را بر دوش چه كسى گذارد؟ معناى لطيفى كه مستفاد از اين آيه است، عينا موافق تعريف عدل در كلام نورانى امام على عليه‏السلام است كه در مطلع نوشتار به آن اشاره شد. از اين‏رو، اين امر موجب سرسپردگى تام و تمام به پيشگاه واليان امر خواهد شد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» (نساء: 59)؛ اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، از خدا اطاعت كنيد و از رسول و اولوالامر خويش فرمان بريد. اين سرسپردگى نيز در حقيقت، كاشف از انقياد بنده در مقابل اوامر الهى خواهد بود.

ب. در حوزه عدل تشريعى

1. رغبت بشر به مراعات قوانين الهى: خداوند در چگونگى وضع شرايع و الزام به تكاليف، اقتضاى فطرت و اندازه خرد بندگان و رعايت مصالح كل و فرد و توانايى مكلفان در انجام و امتثال را در نظر گرفته است و مى‏گيرد: «وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»(حج: 78)؛ و برايتان در دين هيچ تنگنايى پديد نياورد. بديهى است اعتقاد به اين امر موجب دلگرمى و رغبت هرچه تمام‏تر بندگان در امر اطاعت و بندگى شده، احساس يأس و عدم توانايى را از آنان دور مى‏كند.

2. تلاش جهت بالا بردن كيفيت تكاليف: به مقتضاى آيه «لاَ يُكَلِّفُ اللّهُ نَفْسا إِلاَّ وُسْعَهَا» (بقره: 286)؛ خدا هيچ كس را جز به اندازه طاقتش مكلّف نمى‏كند. اگر شخصى در انجام فرايض و تكاليفش تأسى به هم‏كيشان خود كند، در پيشگاه عدل الهى معذور نبوده، و تكليف از او ساقط نمى‏گردد.

توضيح اينكه بايد هر شخص به مقدار توان، نيرو و فهم مربوط به خود سعى ورزد؛ چه اينكه ثواب و عقاب اخروى نيز قطعا بر پايه قدرت و شناخت هر شخص نسبت به تكاليف در نظر گرفته مى‏شود. براى مثال، استادى كه مى‏خواهد از شاگردان خود امتحان بگيرد، از همه آنان انتظار يكسانى ندارد و فقط پيش از امتحان در يك خطاب به آنها مى‏گويد: من از همه شما انتظار نتيجه خوبى را در امتحان دارم. شاگردان نيز مؤظفند هر كدام به ميزان درك و استعداد متفاوتشان تلاش كنند. در پايان براى استاد اين حق وجود دارد كه توجيه يكى از شاگردان زرنگش را كه امتيازى در رديف ديگر شاگردان احراز كرده نپذيرد، اما شاگرد ديگرش را كه از او انتظار چندانى نمى‏رفت، چنانچه نمره متوسطى هم اخذ كرد مورد تشويق قرار دهد.

برداشت ما از آيه مزبور نيز چنين است كه خداوند از هر كس به اندازه وسعش تكليف خواسته است. پس او اگر و تنها اگر به اندازه توان و وسعش سعى كند ـ اگرچه به موفقيت چندانى دست نيازد قطعا در پيشگاه خداوند معذور خواهد بود: «إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعا وَعْدَ اللّهِ حَقّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُواْ وَعَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ» (يونس: 4)؛ بازگشت همه شما به اوست. اين به يقين وعده خداست. او مخلوقات را بيافريند. آن‏گاه آنان را به سوى خود بازگرداند، تا كسانى را كه ايمان آورده و كار شايسته كرده‏اند از روى عدل پاداش دهد. كما اينكه مفاد مثل معروف «حسنات الابرار سيئات المقربين» كه برخى آن را به ابن‏جنيد نسبت داده‏اند نيز اشاره‏اى به مراد دارد.

ج. در حوزه عدل جزائى

1. اعتقاد سودمند به رستاخيز: توضيح آنكه اعتقاد به رستاخيز كه بسيارى به مفيد بودنش اذعان دارند، بدون اعتقاد به عدل الهى ثمرى نخواهد داشت. اگر كسى واقعا مثل اشاعره گمان كند كه بر خداوند رواست هر كارى انجام دهد، معلوم نيست به چه داعى بايد دنبال فضايل بوده و از رذايل بپرهيزد و ملتزم به شريعت بوده و آن را مراعات كند.12

2. پيگيرى اعمال نيك و حذر از كردار ناپسند: نگرش يكسان داشتن خدا نسبت به افراد نيكوكار و بدكار، فرمانبردار و متخلف از فرامين، برخلاف عدالت است؛ زيرا موجب از بين رفتن استحقاق اشخاص و ملت‏ها مى‏شود، و هيچ انسانى به نتايج كارهاى نيك و بدش نمى‏رسد و نيز اين برخلاف هدف خدا از آفرينش است. از اين‏رو، در برابر هرگونه تخلف از تكاليف، مجازات‏هايى را مقرّر داشته تا به اين وسيله خوبان را از بدان و گنه‏كاران را از بى‏گناهان و مؤمنان جدا سازد: «وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (نجم: 31)؛ از آنِ خداست هر چه در آسمان‏ها و هر چه در زمين است تا بدكاران را در برابر اعمالشان كيفر دهد و نيكوكاران را به كردار نيكشان پاداش.

3. نگاه با خوف و رجاء به آينده: پذيرفتن گزاره «خدا

عادل است» قطعا با امورى از اين قبيل ملازمه خواهد داشت. براى تبيين اين امر، ذكر چند مقدّمه ضرورى است:

الف. محدود نبودن گستره عدالتش به جهان ابدى و شمول آن نسبت به دنياى فانى؛ اين امر در جاى خود ثابت شده است.

ب. تأثير مستقيم و بازتاب اعمال در سرنوشت آدمى؛ آيات و روايات شاهد اين مدعاست.

ج. عدم اطلاع از زمان مرگ و سرانجام زندگى؛ علاوه بر آيات و روايات، امرى بديهى است.

با اين حال، نگاه ما به آينده چگونه است؟ خوف از عقوبت، سوءظن نسبت به اعمال در قبولى يا رد آن در پيشگاه الهى، ترس از فرارسيدن پيك زود هنگام مرگ، و تلاش براى خودسازى و اميد به مغفرت، به نظر مى‏رسد امورى كاملاً طبيعى باشند. تمامى اين نكات را مى‏توان در دعاهاى مأثور از اهل‏بيت عليهم‏السلام دنبال كرد، بخصوص اين نكته كه اهل‏بيت عليهم‏السلام همواره از خداوند فضل و رحمتش را بدل از عدل او طلب نموده‏اند: «ربنا عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك»؛ بار خدايا با ما به فضلت رفتار كن نه با عدلت. چه اينكه اگر خداوند مى‏خواست بندگان را به عدل خود در همين دنيا جزا دهد، به تعبير قرآن هيچ جنبنده‏اى در زمين باقى نمى‏ماند: «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِن دَابَّةٍ» (فاطر: 45)؛ و اگر خدا بخواهد مردم را به سبب كارهايى كه كرده‏اند بازخواست كند، بر روى زمين هيچ جنبنده‏اى باقى نگذارد.

4. صبر و شكيبايى در برابر ناملايمات زندگى: اگر خداوند عادل مطلق است، پس هرگونه گرفتارى و مصيبتى كه از ناحيه او به انسان رسد، به مقتضاى حكمتش بوده، در برخى از موارد همراه با اجر اخروى و در برخى ديگر عقوبتى دنيوى است كه او را از عقوبت اخروى نجات خواهد داد: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوفْ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الأَمَوَالِ وَالأنفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره: 155)؛ البته شما را به اندكى ترس و گرسنگى و بينوايى و بيمارى و نقصان در محصول مى‏آزماييم و شكيبايان را بشارت ده. و آنچه از ناحيه غير خدا به او رسد، علاوه بر رعايت حدود ظلم‏ستيزى در پرتو فرامين عقل و شرع، همواره اميد به داورى عادلانه او در دنيا و عقبا خواهد داشت؛ در اين صورت، هرگونه نابهنجارى، نه تنها او را از تلاش براى ادامه زندگى باز نمى‏دارد، بلكه در برابر آن زيباترين موضع را اتخاذ مى‏كند.

نتيجه‏گيرى

از آنچه در اين نوشتار بيان گرديد مى‏توان به نتايج ذيل اشاره كرد:

1. واژه «عدل» به معناى قرار دادن هر چيزى در جاى مناسبش است.

2. واژه «عدالت» به معناى دادن حق صاحبان استحقاق بدون هيچ تبعيضى ميان آنهاست.

3. عدل الهى به معناى بهره‏مندى موجودات عالم از فيض الهى به مقدار امكان و قابليت‏هايشان است.

4. عدل تكوينى، تشريعى و جزائى سه حوزه اصلى در مبحث عدل الهى به شمار مى‏آيند.

5. قرآن تصريح مى‏كند كه نظام هستى بر پايه عدل و توازن و بر اساس استحقاق‏ها و قابليت‏هاست.

6. هريك از سه حوزه عدل الهى داراى كاركردهاى فردى ـ اجتماعى متعددى است‏كه‏به‏برخى‏ازآنهااشاره شد.

منابع

نهج‏البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، قم، صحفى، 1379.

ـ توكلى، غلامحسين، «عدل الهى»، نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول بهار و تابستان 1382، ص 372ـ409.

ـ طباطبائى، سيد محمّدحسين، الميزان، ترجمه سيد محمّدباقر موسوى همدانى، قم، جامعه مدرسين، چ پنجم، 1374.

ـ طريحى، فخرالدين، مجمع البحرين، تحقيق سيداحمد حسينى، تهران، كتابفروشى مرتضويه، چ سوم، 1375.

ـ فيض كاشانى، ملّامحسن، تفسير صافى، تحقيق حسين اعلمى، تهران، صدر، چ دوم، 1415ق.

ـ فيومى، محمّدبن احمد، مصباح المنير، تحقيق يوسف الشيخ محمد، بيروت، مكتبة العصرية، ط. الثانية، 1420ق.

ـ كلينى، محمّدبن يعقوب، الكافى، تصحيح على‏اكبر غفارى، تهران، دارالكتب الاسلاميه، چ پنجم، 1363.

ـ مطهّرى، مرتضى، عدل الهى، تهران، صدرا، چ چهاردهم، 1387.

ـ مولوى، جلال‏الدين، مثنوى معنوى، تصحيح رينولد نيكلسون، تهران، ققنوس، چ پنجم، 1373.

ـ نمازى شاهرودى، على، مستدرك سفينه‏البحار، تحقيق و تصحيح حسن‏بن على نمازى، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، چ سوم، بى‏تا.

پى نوشت ها

1 كارشناس ارشد دين‏شناسى، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس‏سره. دريافت: 11/10/88 ـ پذيرش: 20/1/89.

2ـ فخرالدين طريحى، مجمع‏البحرين، تحقيق سيداحمد حسينى، ج 5، ص 421.

3ـ احمدبن محمّد فيومى، مصباح المنير، تحقيق يوسف الشيخ محمّد، ص 206.

4ـ نهج‏البلاغه، ترجمه محمّد دشتى، ح 437، ص 734.

5ـ محمّدبن يعقوب كلينى، الكافى، ج 1، ص 42.

6ـ جلال‏الدين مولوى، مثنوى معنوى، دفتر ششم، ص 1035.

7ـ مرتضى مطهّرى، عدل الهى، ص 57.

8ـ ملّامحسن فيض كاشانى، تفسير صافى، ج 5، ص 17.

9ـ مرتضى مطهّرى، عدل الهى، ص 35.

10ـ سيد محمّدحسين طباطبائى، الميزان، ترجمه سيد محمّدباقر موسوى همدانى، ج 13، ص 260.

11ـ مرتضى مطهّرى، عدل الهى، ص 143.

12ـ غلامحسين توكلى، «عدل الهى»، نقد و نظر، ش 29، ص 372.